



## نمایشگاهی در مه

ایمیل را باز می‌کنم. نامه‌ای رسیده تحت عنوان فراخوان نمایشگاه آثار هنرجویان مدرسه ویژه و عماد رشت در خانه هنرمندان تهران، به نام "وجه مشترک".

با خوشحالی نامه را باز می‌کنم. درخواست شده پوستری را که در کلاس آقای مهدی سعیدی به نام "آهنگ حروف فارسی" طراحی کرده‌ام، برایشان بفرستم تا در نمایشگاهی گروهی در خانه هنرمندان تهران به نمایش در بیاید. این بار چندم است که در خانه هنرمندان نمایشگاه دارم و خیلی آنجا را دوست دارم.

خبر خوبی است. مدرسه گرافیک "ویژه"، گاهی از این برنامه‌ها تدارک می‌بیند و من هم همیشه استقبال می‌کنم.

در متن ایمیل تاریخ نمایشگاه 21 تا 30 مرداد ماه قید شده است. تقویم را برمی‌دارم و تاریخ را علامت می‌زنم. مبادا روز افتتاحیه و دیدار دوباره با استاد و همکلاسی‌ها را از دست بدهم.

روز جمعه است. 11 مرداد ماه. در خانه هستم و مطالعه می‌کنم. یکی از دوستان که او هم مثل من طراح گرافیک است، تلفن می‌کند. می‌گوید در خانه هنرمندان است، گالری بهار. می‌گوید در حال تماشای پوستر من است و تبریک می‌گوید.

با تعجب گفتم: چی؟ پوستر من؟ کدام پوستر؟

چیزی می‌شنیدم که باورکردنی نبود. نمایشگاه یک هفته زودتر افتتاح شده بود. گیج شدم. ایمیل‌هایم را چک کردم. هیچ نامه‌ای راجع به این تغییر تاریخ نداشتم. موبایلم را نگاه کردم. هیچ پیامی هم نبود. به ساعت نگاه کردم. وای نه! نمی‌توانستم خودم را به نمایشگاه برسانم.

کمی که از شوک خارج شدم به خانه هنرمندان تلفن کردم. گفتند به طور ناگهانی تاریخ نمایشگاه تغییر کرده است. اعتراض کردم، بی‌فایده. گفتم نمایشگاه بی‌خبر و بی‌بازدید کننده به چه دردی می‌خورد؟

به آموزشگاه ویژه تلفن کردم. گفتند سه روز قبل به دلایلی تاریخ نمایشگاه عوض شده است. اعتراض کردم، بی‌فایده. پرسیدم این نمایشگاه برگزار شده تا فقط برگزار شده باشد یا قرار بوده بازدید کننده و میهمانانی هم داشته باشد؟

به مدیر اجرایی نمایشگاه که نام و تلفنش در متن فراخوان بود تلفن کردم. اعتراض کردم، بی‌فایده.

گفتم چرا اطلاع‌رسانی نشده؟ گفتند وقت نشده.

گفتم فرستادن یک ایمیل آن هم به همان گروه قبلی که فراخوان را برایشان فرستاده‌اید، مگر چه قدر زمان می‌برد؟

گفتند قرار بوده چند وب‌سایت اطلاع‌رسانی کنند. گفتم چی؟ وب‌سایت؟ آن هم برای یک خبر فوری. برای خبر جلو افتادن، نه عقب افتادن تاریخ یک نمایشگاه؟

مگر قرار است ما هر روز این وب‌سایت‌ها را چک کنیم؟

مثل اسپندی بالا و پایین می‌پریدم ولی اثری در صداهاى آرام پشت تلفن گذاشته نمی‌شد. متعجب بودم که چرا هیچ‌کس ناراحت نیست. حتی کسی تعجب هم نمی‌کند. چرا همه ما نسبت به رویدادها سرد و بی‌تفاوت شده‌ایم.

به صدای پشت تلفن گفتم: بگذارید ما اهالی هنر، با این همه ادعا خودمان به خودمان تذکر بدهیم و اعتراض هم را نادیده نگیریم. بگذارید قبل از اینکه جامعه جهانی سیلی به گوش بی‌برنامه‌گی‌های ما بزند، خودمان لب به اعتراض بکشاییم.

وقتی پشت فرمان اتومبیل و پشت چراغ قرمز به انتظار ایستاده‌ایم. حتی طاقت یک ثانیه معطلی اتومبیل جلویی را نداریم. در پمپ بنزین حتی نمی‌توانیم صبر کنیم تا راننده اتومبیل جلویی کیف پولش را در جیب بگذارد. اکنون چرا وقت هنر و هنرمند و حتی بیننده هنر این قدر بی‌ارزش شده؟

اینجا ایران است. سرزمین مردمانی با فرهنگ ده هزار ساله. دارای تاریخی پیش از تاریخ همه مردمان این کره خاکی. ایران کشور هنر و هنرمندانی است قرن‌ها قبل از این نمایشگاه‌ها و گالری‌ها. قبل از فراخوان‌ها و کلاس‌ها و آموزشگاه‌ها. افسوس بر فرهنگ ده هزار ساله وطنم. وطنی با صدها هنرمند نامی و گمنام. افسوس.

بگذارید باقی داستان را بگویم. تا بدانید هر چیز بی‌آغاز، بی‌فرجام هم خواهد بود.

روز پنج‌شنبه 17 مرداد به همراه یکی از دوستان راهی خانه هنرمندان شدیم تا از نمایشگاه دیدن کنیم. ساعت سه بعداز ظهر بود و هوا بسیار گرم. دوستم با لب روزه مرا همراهی می‌کرد. خوشحال بودم که دیدار از پوستره‌های زیبای دوستانم جبران راه دور و هوای گرم را خواهد کرد.

به گالری بهار و سپس گالری نامی وارد شدیم. خبری از پوسترها نبود. به اطراف نگاه کردم. گیج بودم. روز اختتامیه 17 مرداد اعلام شده بود.

خانه هنرمندان در ماه مبارک رمضان ساعت 2.30 بعداز ظهر تا 8 شب خوش‌آمدگوی اهالی هنر است. الان هم که ساعت 3 بعد از ظهر است. پس نمایشگاه کجاست؟ به دبیرخانه رفتم. با دوستان قدیمی حال و احوالی کردم و سراغ نمایشگاه را گرفتم. گفتند: آهان آن نمایشگاه. نمایشگاه امروز صبح جمع شده است.

نمی‌دانم خداحافظی کردم یا نه. نمی‌دانم چگونه از آن دبیرخانه خارج شدم و از خانه هنرمندان.

من نمیفهمم به چه دلیلی یا با چه نوع بی‌مبالاتی باید یک نمایشگاه هنری را با این همه برگزارکننده و هماهنگ کننده، از دست بدهم. در حقیقت من نه به عنوان یک بازدیدکننده بلکه به عنوان یک شرکت کننده این نمایشگاه را از دست دادم و این حس بسیار تلخی است.

بگذارید همین جا به مدیران و مسئولان این رویداد بگویم که: آقایان مساله فقط برگزار کردن یک نمایشگاه نیست. مساله فقط بودن نیست. مساله کیفیت این بودن است. مساله کیفیت این رویداد است. مهم بیلان کاری نیست. مهم چند عدد عکس و چند خط گزارش نیست که در وب سایت‌های خبری خودنمایی می‌کنند. مهم اثربخشی یک رویداد است بر روح و جان هنرمند و هنردوست. هنر اگر قرار بود دیده نشود که بر دیوار نگارخانه‌ها جای نمی‌گرفت.

چه روزگار بدی است. چه راحت ناخن بی‌توجهی بر چهره جان همدیگر می‌خراشیم.

این هم داستان نمایشگاه "وجه مشترک". نمایشگاهی در مه. یک رویداد هنری یتیم. مثل یک کودک بی-سرپرست. بی‌آغاز. بی‌پایان. بی‌خبر. جزئی کوچک از هنر یتیم کشورم. هنری بی‌دایه. بی‌مادر. بی‌پدر. تنها...

سحر عشقی ثانی

19 مرداد 1392

www.sahar-eshghi.com

---